نقد زبان و ادبیات خارجی
Critical Language & Literary Studies

« ۱۰۹ – ۱۲۷ »

وابستگی متقابل قدرت و استعاره: رویکردی فوکویی- دریدایی

شهرام ولیدی[۱]
کیان سهیل[۲]

چکیده

از دیدگاه فوکو، می‌توان قدرت و دانش را همانند دانست. از سویی، دانش سبب به وجود آمدن قدرت می‌شود و از دیگر سو قدرت، دانش می‌آفریند، آن را کنترل می‌نماید و در باز تولید و گردش زنجیروار آن سهم بسزایی ایفاء می‌کند. نمی‌توان بدون بهره‌گیری از اندیشیدن و زبان، دانش به وجود آورد و یا آن را انتقال داد؛ در نتیجه دانش نمی‌تواند به هیچوجه خود را از اندیشیدن و زبان منفک نماید. علاوه بر این، زبان در فرایند اندیشیدن نیز نقشی حیاتی ایفاء می‌کند. بنابراین، دانش هم از این جهت که مستقیماً به زبان وابسته است و هم از این نظر که به صورت غیرمستقیم و با وساطت عنصر اندیشه، محتاج زبان است، از ساز و کارها و فرآیندهای زبانی پیروی می‌کند و در واقع دارای ساختاری زبانی است. از نظر گاه دریدا نیز زبان، ذاتاً استعاری است. بنابراین دانش، سرشتی استعاری دارد و اگر دانش، قدرت است، قدرت نیز سرتاسر استعاره است. از طرفی، در پس هر استعاره‌ای، حتی اگر به پوشیده‌ترین و ضعیف‌ترین شکل، ادعای حقیقتی وجود دارد و بنابراین اراده‌ای معطوف به قدرت در پشت آن نهفته است. این مقاله بر آن است تا با طرح رویکرد فوکوئی-دریدائی نشان دهد که قدرت سرشتی استعاری دارد و استعاره‌های مختلف در ساز و کارهای قدرت دخالت دارند و ادبیات به عنوان حوزه‌ای غنی از استعاره هرگز نسبت به ساختارهای قدرت بی‌تفاوت نیست و بدین منظور به عنوان دو نمونه از آثار ادبی که در آمیختگی قدرت و استعاره را به خوبی نشان می‌دهند به بررسی شعر «دوشس پیشین من» اثر رابرت براونینگ و «زیباترین دختر شهر» اثر تایرا سامتر وینزلو می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: قدرت، دانش، استعاره، زبان، رویکرد فوکویی-دریدایی

دوره سوم، شماره ۵، پائیز و زمستان ۱۳۸۹

[۱] عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد ایلام
[۲] استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه شهید بهشتی

Archive of SID
www.SID.ir

مقدمه

خوانش جدیدی که فوکو (۱۹۸۴–۱۹۲۶) از قدرت ارائه داد از بسیاری جهات مورد توجه سیاستمداران، جامعه‌شناسان، روانشناسان، زبانشناسان و منتقدین ادبی قرار گرفته است. در میان ابعاد برجسته نظریات وی می‌توان به تفاوت‌های فاحشی اشاره کرد که آموزه‌های وی را از آراء متفکران مارکسیست در مورد قدرت متمایز می‌سازد و از طرفی مشابهت‌های غیر قابل انکاری را می‌توان برشمرد که در بین نظریات وی و ایده‌های نظریه‌پردازان پساساختارگرا وجود دارد به گونه‌ای که بسیاری، او را در زمره‌ی اندیشمندان پسامدرن به شمار آورده‌اند. بر خلاف اندیشه‌ورزانی همچون آلتوسر (۱۹۹۰–۱۹۱۸) که قدرت را پدیده‌ای نسبتاً متمرکز در دست حکومت‌ها و دولت‌ها برای سرکوب مردم و به ویژه طبقات پایین دست می‌پندارند که جهت‌گیری آن یک سویه و از بالا به پایین است (آلتوسر، ۳۶:۱۹۸۴)، فوکو قدرت را فرآیندی همواره در جریان و پراکنده در تمام ارکان یک جامعه می‌داند به گونه‌ای که هر کسی سهمی از آن دارد و تک‌تک افراد در شکل‌گیری، باز تولید و گردش آن به صورتی فعال نقش ایفاء می‌کنند (میلز، ۳۴:۲۰۰۳). اصراری که فوکو در شکستن مرز میان دوگانه‌های متضاد همچون قدرت و مقاومت دارد به گونه‌ای که می‌گوید: «در هر جایی که قدرت وجود داشته باشد بدون شک مقاومت نیز وجود دارد» (فوکو، ۱۸:۱۹۷۸) قرابت فکری او را با فلاسفه‌ی پساساختارگرایی همچون دریدا (۲۰۰۴–۱۹۳۰) نشان می‌دهد. وی با استفاده از مفاهیمی همچون گفتمان[1]، مرزهای کشیده شده میان قدرت و دانش و قدرت و زبان را می‌شکند و با اهمیت ویژه‌ای که برای نقش زبان در روابط قدرت قائل است ثابت می‌کند که بخش بزرگی از آموزه‌هایش در بستری پست مدرن پرورش یافته‌اند.

دریدا نیز که خود زمانی شاگرد فوکو بود به برجسته‌ترین چهره‌ی تفکر پسامدرن تبدیل شده است و اگرچه ساختار زدایان معتقدند که واسازی[2] نه روش است، نه نظریه، نه مکتب، نه رویکرد و نه دیدگاه (ولفریز، ۲:۱۹۹۸)، امّا دریدا با قراردادن موضوعاتی همچون زبان، دانش، متن و اندیشه در قلب آراء و نظریات خود، دیدگاه و رویکردی تازه را به ارمغان آورد که هنوز توجه بسیاری از منتقدین را به خود جلب می‌نماید و در صورتیکه در پرتو ایده‌های نظریه‌پردازانی همچون فوکو نگریسته شود نتایج تازه و درخور توجهی را به بار خواهد آورد. ترکیب آراء دریدا در زمینه استعاری بودن زبان با آنچه فوکو درباره‌ی قدرت مطرح نموده است یکی از اهداف عمده‌ی این مقاله است که به طرح پیش فرض‌هایی همچون استعاری بودن قدرت و قدرتگرا بودن استعاره می‌انجامد.

درباره‌ی پیشینه پژوهش باید گفت موضوعاتی همچون قدرت و استعاره به صورت جدا از هم از دیرباز مورد پژوهش و کنکاش و مداقه بوده است به گونه‌ای که نام بردن از تمامی کسانی که در زمینه قدرت قلمفرسایی کرده‌اند امری ناممکن است و فقط به عنوان نمونه می‌توان از ماکیاولی، نیچه و خودِ

1 . Discourse
2 . Deconstruction

Archive of SID

www.SID.ir

میشل فوکو نام برد. استعاره نیز مورد توجّه شاعران، نویسندگان، منتقدین و حتی روانشناسانی همچون فروید و لاکان بوده است امّا دریدا با نگاهی عمیق‌تر و فراگیرتر تار و پود زبان را بافته شده از استعاره می‌داند و معتقد است در هر جا که زبان نمود پیدا کند ناگزیر استعاره نیز راه می‌یابد به گونه‌ای که شاخه‌هایی از دانش بشری مانند فلسفه که زمانی خود را از استعاره بری می‌دیده‌اند در نگاه دریدا سرتاسر غرق در استعاره‌اند (دریدا، ۱۹۸۲: ۲۱۰). امّا تاکنون به صورت مستقیم و مفصّل به وابستگی بین قدرت و استعاره، استعاری بودن قدرت و قدرتگرا بودن استعاره پرداخته نشده است و این مقاله می‌کوشد تا در این زمینه طرحی نو دراندازد.

نوشته‌ی حاضر ابتدا به بررسی مفاهیم قدرت، دانش و گفتمان از دیدگاه فوکو می‌پردازد، سپس به طرح اندیشه‌های دریدا در زمینه‌ی زبان و استعاری بودن آن روی می‌آورد و سرانجام با خلق دو استعاره‌ی تازه یعنی «قدرت استعاری است» و «استعاره قدرت است» در میان اندیشه‌های فوکو و دریدا پلی می‌زند و اساس بحث خود را بر حلقه‌ی مفقوده‌ی بین این دو فیلسوف بزرگ فرانسوی استوار می‌سازد. از جمله پرسش‌هایی که این مقاله در تلاش است تا بدان‌ها پاسخ گوید این است که ساختار قدرت چگونه از استعاره بهره می‌برد؟ استعاره چگونه منجر به تولید و باز تولید قدرت می‌شود؟ ادبیات در این میان چه نقشی ایفاء می‌کند؟ و چگونه می‌توان یک اثر ادبی را از این زاویه، نگریست؟

بحث و بررسی

تفاوت‌های میان فوکو و دریدا کم نیستند اما شباهت‌هایشان نیز چشمگیر است. هر دو را می‌توان به نوعی وامدار سنت فکری ساختارگرایی دانست که هر دو نیز بر آن شوریدند. شاید بتوان هر دو را فرزندان طغیانگری نامید که برای اثبات استقلال و نوآوری خود و غلبه بر احساس ناخوشایند دیرآمدگی که هارولد بلوم [۳] آنرا «اضطراب تحت الشعاع بودن» [۴] می‌نامد، از سویی دل به حمایت بی‌مزد و منت پدر فکری خود، فردیناند دوسوسور [۵]، سپردند و از سویی هر یک به طریقی در شکستن مرزهایی کوشیدند که وی عمری را صرف نظریه پردازی درمورد آنها نمود. در واقع، سوسور با خلق اثری که پس از مرگش و برای نخستین بار در سال ۱۹۱۵ در پاریس تحت عنوان *دوره‌ای در آموزش زبانشناسی عمومی* [۶] منتشر شد، کاخی بلند بنا نهاد که زبان و زبانشناسی را در مرکز توجه اندیشوران قرارداد و با اصول بنیادین ساختار گرایانه‌ای که برای مطالعه‌ی زبان وضع نمود، عملاً زبان و زبانشناسی ساختارگرا را به الگوهایی برای سایر شاخه‌های علوم انسانی تبدیل کرد چنانکه کلود لوی استراوس [۷] از آن در

3 . Harold Bloom
4 . Anxiety of Influence
5 . Ferdiand de Saussure
6 . *Course in General Linguistics*
7 . Claude Le'vi- Strauss

Archive of SID

www.SID.ir

مطالعه روابط خویشاوندی در میان قبایل آفریقایی بهره گرفت و کسانی همچون ولادیمیر پراپ[۸] و تزوتان تودوروف[۹] آثار ادبی را بر آن اساس تجزیه و تحلیل نمودند.

اما کسانی همچون فوکو و دریدا راهی دیگر در پیش گرفتند و با تکیه بر ابزاری که به گونه‌ای خود سوسور در اختیارشان نهاده بود بنای رفیع ساختارگرایی را به ویرانه‌ای بدل نموده و برآوارهای به جا مانده بنایی برآوردند که پسا ساختارگرایی نام گرفت. دریدا نقش بنیادینی را که سوسور برای تفاوت[۱۰] و وابستگی[۱۱] در امر قراردادی معنابخشی به نشانه‌ها یا دال‌ها[۱۲] قائل شده بود با آغوش باز پذیرفت امّا در حوزه‌ی نشانه‌ها متوقف نشد و فرآیند مزبور را به حوزه‌ی مدلول‌ها[۱۳] نیز تعمیم داد (برسلر، ۷۵:۱۹۹۴)، علاوه بر این، مرزی را که به موجب اصول ساختارگرایی باید میان دوگانه‌های متضاد[۱۴] کشیده می‌شد، فروریخت و زمینه را برای بازی آزاد معنا[۱۵] فراهم ساخت. فوکو نیز بی‌آنکه صراحت و بی‌پردگی شاگرد خود را در پیش گرفته باشد به شکستن همان مرزها پرداخته بود و فهم رایج را از بسیاری مفاهیم واژگونه کرده بود. وی در *کتاب دیوانگی و تمدن*[۱۶] (۱۹۶۷) به جای آنکه دیوانگان را افراد خطرناکی بداند که باید در حصاری محصورشان کرد تا به خود و دیگران صدمه نزنند، به تشریح نقش غیر قابل انکاری می‌پردازد که مفهوم دیوانگی در بر ساختن مفهوم عقل، عاقل و عقلانیت ایفا کرده است. در جلد اول از *کتاب تاریخ جنسیت*[۱۷] (۱۹۷۶) بیان می‌دارد که چگونه سرکوب مظاهر جنسی در دوره‌ی ملکه ویکتوریا نه تنها به از بین رفتن این مسأله منجر نشد بلکه از آن گفتمانی ساخت که تقریباً تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی را در برگرفت و در کتاب *دیرینه‌شناسی دانش*[۱۸] (۱۹۷۲)، به جای آنکه مطابق فهم رایج، گفتمان را منعکس کننده‌ی واقعیت و تابع و مطیع آن بداند، بالعکس آنچه را که واقعیت خوانده می‌شود، ساخته و پرداخته گفتمانی می‌داند که همچون ابزاری نه برای کشف واقعیت بلکه برای جعل و ساختن آن مورد استفاده قرار می‌گیرد. از دید فوکو حقیقت، پدیده‌ای ثابت و مشخص نیست که در دنیای بیرون منتظر کشف شدن باشد، بلکه حقیقت ساخته می‌شود و در این میان نقش گفتمان، دانش و ساختار قدرت، نقشی بنیادین و انکار ناپذیر است. به همین سبب در اینجا مفهوم قدرت و رابطه‌ی تنگاتنگ آن با دانش و گفتمان از دید فوکو مورد بررسی قرار می‌گیرد.

---

8 . Vladimir Propp
9 . Tzvetan Todorov
10 . Difference
11 . Relatedness
12 . Signifier
13 . Signified
14 . Binary Oppositions
15 . Free play of significance
16 . *Madness and Civilization*
17 . *The History of Sexuality*
18 . *Archaeology of Knowledge*

Archive of SID

www.SID.ir

قدرت از دیدگاه فوکو

شاید یکی از دلایلی که سبب گردیده فوکو در بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی به فیلسوف و نویسنده‌ای نام آشنا تبدیل شود، آن باشد که وی در بستری تازه، زاویه‌ی دیدی تازه را به ارمغان آورد و با به کاربردن کلمات و اصطلاحات جدید و توصیف روابط از منظری دیگر، امکان نگرشی نوین را به مفاهیمی همچون قدرت، دانش، زبان، گفتمان، خرد، حکومت و غیره فراهم ساخت. فوکو بسیاری از انگاره‌هایی را که پیش از وی و عمدتاً از سوی نظریه پردازان مارکسیست، مطرح شده بودند از برج عاج اعتبار مطلق به زیر کشید و درک و تفسیر ویژه‌ی خود را بر جای آنها نشاند. به عنوان مثال، مارکسیست‌ها کمابیش اقتصاد را زیر بنای روابط و نابرابری اقتصادی را ریشه‌ی تمام نابرابری‌های موجود می‌دانستند و تصور می‌نمودند که با تجمع ثروت در دست سرمایه‌داران، قدرت نیز در دستان آنها و در نهایت در دست حکومت سرمایه‌داری متمرکز خواهد شد و در نتیجه مبارزه برای سرنگونی حکومت سرمایه‌داری و روی کار آمدن حکومتی مارکسیستی در جامعه‌ای بی‌طبقه، ایده‌آلی بود که بسیاری از آنان خود را متعهد و ملزم به آن می‌دانستند.

امّا گفتمان تازه‌ای که فوکو را شاید بتوان پایه‌گذار آن دانست، تقریباً تمامی پیش‌فرض‌های فوق را به چالش کشید. نخست آنکه قدرت از دید فوکو تک جنسی[19] و تک بافتی نیست. به عنوان مثال تنها ثروت یا تنها تجهیزات نظامی و یا تنها جمعیت بی‌شمار سربازان نمی‌تواند سرچشمه‌ی قدرت باشد. بلکه قدرت چند بافتی[20] و ترکیبی از عناصر بیشماری همچون منابع طبیعی، ثروت، تجهیزات نظامی، تعداد افراد، دانش استفاده از ابزارها، بنیان‌های نظری، گفتمان و غیره است. دوم آنکه از نظرگاه فوکو، قدرت ذاتاً ماهیتی جمعی و همگانی دارد. «قدرت وسیله‌ای نیست که در دستان پادشاه یا گروهی از نخبگان قرار داشته باشد و بتوان آنرا از آنان بازستاند» (میلز، ۳۵). بلکه قدرت به مجموعه اعمال و رفتاری گفته می‌شود که تمام افراد یک جامعه، در هر لحظه، در انجام آن شریکند و هر جزء از این مجموعه تأثیری به فراخور ظرفیت خود بر روی کل به جا می‌نهد ضمن آنکه کل نیز مجموعه‌ی اجزاء خود را کنترل نموده و بر آنان تأثیر گذار است.

«قدرت را باید به مثابه‌ی جریانی همواره در گردش و باززایی و نو شدن دید که [در تمام ارکان یک جامعه] ساری و جاری است و یا به عنوان فرایندی نگریست که تنها در قالب زنجیره‌ای به هم پیوسته [از روابط] امکان تحقق دارد. قدرت تنها می‌تواند در کسوتِ یک سازمانِ شبکه مانند به منصه‌ی ظهور برسد و بروز پیدا کند. هر فردی به مثابه‌ی حلقه‌ای است که بخشی از ساز و کارهای قدرت را بر عهده دارد و در تحقق آن نقش ایفاء می‌کند نه اینکه به صورت منفعل، معلول ساز و کارهای قدرت واقع شود» (فوکو، ۱۹۸۰:۹۸).

19 . Homogeneous
20 . Heterogeneous

Archive of SID

www.SID.ir

حاصل چنین پیش فرضی، نتایجی است که فوکو گاه به صورت پوشیده و پنهان و گاه صریح و آشکار در آثار خود به آنها اشاره می‌کند. اگر مجموعه اعمال و رفتاری که افراد متعدد انجام می‌دهند اجزاء سازنده‌ی ساختار قدرت باشند اسطوره‌ی تجمع قدرت در دست یک نفر یا گروهی از افراد قدرتمند به افسانه‌ای خالی از حقیقت تبدیل خواهد شد زیرا هر فردی، حتی پادشاهان و سیاستمداران با نفوذ، تنها بخش بسیار کوچکی از زنجیره‌ی روابط قدرت را تشکیل می‌دهند و در واقع نفوذ و سهم بیشتر آنان از تصمیم‌گیری تنها به دلیل شکل ویژه‌ای از ارتباط است که با سایر اجزاء دارند و به سبب نقش‌های متعدد امّا جهت داری است که تک‌تک اجزاء در قوام شبکه‌ی روابط بازی می‌کنند. دولت هیچگاه از نظر فوکو دارای قدرت، انسجام و اهمیتی نیست که نظریه پردازان پیش از وی برای آن قائل بوده‌اند زیرا دولت بخش کوچکی از شبکه‌ای بسیار گسترده‌تر است و قدرت و نفوذ خود را از همکاری و هماهنگی سایر نهادها، سازمان‌ها، ادارات و افراد وام می‌گیرد.

«تاکید بیش از اندازه بر مسأله دولت، تناقضی لاینحل در خود دارد زیرا به قیمت چشم پوشی از عوامل بیشمار دیگری تمام می‌شود... دولت همچنانکه شاید در سرتاسر طول تاریخ خود نیز اینگونه بوده باشد نه دارای انسجام، نه استقلال، نه کارکرد و صراحتاً باید گفت نه اهمیتی است [که تا کنون برای آن قائل بوده‌ایم]. اصلاً شاید بتوان گفت دولت واقعیتی است مرکب از اجزاء ناهمخوان یا شاید هم مفهومی انتزاعی که ما از آن اسطوره ساخته‌ایم و اهمیتی بسیار کمتر از آنچه دارد که تا کنون برایش قائل بوده‌ایم» (فوکو، ۱۹۹۱:۱۰۳).

بنابراین تمرکز قدرت از نظر فوکو امری ناممکن است. قدرت ماهیتی بسیار پراکنده، نامشخص، هر لحظه در جریان و تغییر و در نهایت، بی‌ثبات و سیال دارد و همین پراکندگی و تمرکز ناپذیری به فوکو امکان می‌دهد تا از مقاومت به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از قدرت یاد کند: «در هر جا قدرت باشد مقاومت نیز ناگزیر وجود دارد» (فوکو، ۱۸:۱۹۷۸). این سخن اگر چه تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد امّا با توجه به فرضیات پیشین فوکو به آسانی قابل درک است. اگر هر فرد بخشی از چرخه روابط پیچیده‌ی قدرت باشد و همکاری و جهت‌گیری ویژه‌ی او برای کارکرد روان و کم هزینه چنین شبکه‌ای ضروری باشد، آنگاه هر فردی می‌تواند بالقوه دارای پتانسیل بسیار بالایی از مقاومت باشد زیرا در هر لحظه با خودداری از ایفاء نقشی که از او انتظار می‌رود می‌تواند چرخه‌ی روابط را معیوب نماید و ساختار قدرت را متحمل هزینه سازد و اگر چنین رفتاری به گروه‌ها و یا نهادها و سازمان‌هایی متعدد سرایت کند پیدا است که نهادی مانند دولت، پلیس و دستگاه قضاوت بدون تکیه بر حلقه‌های ضروری این شبکه، کاری از پیش نخواهد برد. از اینجا ضرورت باز تولید روابط و پیشگیری از رفتارهایی که «ناهنجار» خوانده می‌شوند آشکار می‌گردد و راز اتکای ساختارهای قدرت به گفتمان‌هایی که بتوانند با کمترین هزینه و به آسان‌ترین شیوه، روابط را باز تولید نمایند برملا می‌گردد که در همین مقاله با تفصیلی بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

Archive of SID

www.SID.ir

بحث مرزهای قدرت نیز از این منظر مسأله مهم و در خور توجهی خواهد بود. در حقیقت، آنجا که مرکزی وجود ندارد، مرزی نیز وجود نخواهد داشت و در تصویری که فوکو از یک ساختار قدرت فرضی ارائه می‌کند به صورت تناقض‌آمیز، مرکزی وجود ندارد زیرا مرکزهای بیشماری همزمان وجود دارند. دانشگاه‌ها، مدارس، کلیساها، بیمارستان‌ها، زندان‌ها، ورزشگاه‌ها، پاسگاه‌ها، مجلس، دولت، دادگاه‌ها، خانواده‌ها، سازمان‌ها، نهادها، ادارات و افراد و گروه‌های مختلف هر یک مرکزی مهم و درخور توجه به شمار می‌آیند زیرا بدون وجود و همکاری هر یک، تمام مجموعه فلج خواهد شد و از کار باز خواهد ایستاد. در نتیجه عجیب خواهد بود اگر به عنوان مثال مرزهای مصنوع، قراردادی و گاه تحمیلی یک کشور را برابر با مرزهای ساختار قدرتی بدانیم که در محدوده‌ی جغرافیایی آن کشور وجود دارد هم به این دلیل که تضادهای بیشماری در درون خود آن کشور و نیز در درون نهادها، سازمان‌ها، طیف‌های فکری و سیاسی و گروه‌های مختلف آن وجود دارد به گونه‌ای که شمول ساختار قدرت بر تمامی آنها محل تردید است و هم به این علت که گاه ساختار قدرت مفروض، در خارج از مرزهای قراردادی جغرافیایی نیز به اعمال تصمیم و ایجاد تأثیر دست می‌زند و از سویی نیز ساختار قدرت‌هایی خارج از مرزهای مفروض، بخش‌ها و حتی گاه تمام چنین محدوده‌ی جغرافیایی را تحت الشعاع نفوذ و سلطه‌ی خود قرار می‌دهند و از همه مهم‌تر، نمی‌توان تأثیر ساختار قدرت‌های مجاور را در شکل‌گیری، استمرار و تغییرات یک ساختار قدرت مفروض نادیده گرفت.

سوم آنکه فوکو فهم رایج از ماهیت قدرت را متحول ساخت. قدرت از دید وی تنها در روابط خشن موجود در درون حکومت ها، ارتش‌ها و احزاب سیاسی خلاصه نمی‌شود بلکه اعمال و رفتارهایی نیز که پیش از وی از دید نظریه‌پردازان قدرت پنهان مانده بود در این حوزه قرار گرفت.

«به این ترتیب، روابط میان والدین و فرزندانشان، روابط عشقی، روابط میان کارگر و کارفرما و به طور خلاصه هر رابطه‌ای که به هر نحوی در میان انسان‌ها شکل بگیرد در زمره‌ی روابط قدرت به شمار می‌آیند. در هر رابطه‌ای از این دست، اعمال قدرت دو سویه و دو طرفه اما با درجات مختلف صورت می‌گیرد و جایگاه هر یک از طرفین در سلسله مراتبی که به وجود می‌آید معین و مشخص می‌شود هر چند که سلسله مراتبی که بدین ترتیب شکل می‌گیرد انعطاف‌پذیر، متغیر، بی‌ثبات، ناقص و موقت باشد» (میلز، ۴۹: ۲۰۰۳).

آنچه شکل‌گیری یک ساختار قدرت را ممکن می‌سازد هماهنگی و شباهت‌های میان این روابط متنوع، گسترده و در عین حال جزئی است و آنچه سبب این هماهنگی در عملکرد می‌شود منافع عمومی و مشترکی است که افراد با پیروی از دیسیپلین‌های ویژه خود به آن می‌رسند زیرا برخلاف نظریه مارکسیست‌ها که قدرت را ابزاری در دست اقلیتی به نام طبقه‌ی بالاتر برای استثمار و پایمال کردن حقوق اکثریتی در کسوت طبقات پایین‌تر می‌دانند، فوکو به همان اندازه به مولد بودن روابط قدرت و منافع حاصله از آن برای اکثریت مردم یک جامعه توجه نشان می‌دهد که به ویژگی‌های محدود کننده و محروم

Archive of SID

www.SID.ir

کننده‌ی آن و می‌گوید: «اگر قدرت تنها محدود کننده و سرکوبگر بود و اگر تنها کاری که می‌کرد نه گفتن و ممانعت می‌بود، شما واقعاً فکر می‌کنید ما به ساز و کارهای آن گردن می‌نهادیم؟» (فوکو، ۱۹۷۸: ۳۶).

اما چگونه می‌توان تک‌تک افرادی را که خود، حلقه‌های حیاتی و اجزاء تشکیل‌دهنده‌ی قدرت هستند مجاب نمود که مجموعه‌ی روابط قدرتی که در جریان است به طور کلی منافع آنان را تأمین می‌نماید و به مصلحت آنان است که با رغبت و میل به ایفای نقش‌های خود بپردازند؟ اینکه افراد از خود، نقش‌های خود و شبکه‌ی روابط قدرتی که آنان را در میان گرفته تصویری چنین مثبت و سازنده داشته باشند ضروری است زیرا در غیر این‌صورت با پتانسیل بسیار زیاد مقاومتی که دارند می‌توانند جریان روابط قدرت را مختل نمایند. برای فهم این مسأله می‌توان به نمونه‌ی زیر اشاره کرد: یک دیکتاتور هرچند بی‌رحم و مصمم و خونخوار نیز باشد تنها یک فرد است. و بدون تکیه بر شبکه‌ای از روابط قدرت در میان انسان‌هایی که در رده‌ها و درجات مختلف، نقش‌های خاصی را در جهت خواسته‌های وی ایفاء می‌کنند قادر نخواهد بود مجموعه‌ای از انسان‌های دیگر، مثلاً یک ملت را به زیر سلطه و انقیاد خود درآورد. شاید برای پاسخ به سؤالی از نوع پرسش فوق باشد که فوکو مفاهیمی همچون گفتمان و قدرت[21]/ دانش را پیش می‌کشد.

گفتمان و قدرت/ دانش از دیدگاه فوکو

فوکو به خوبی می‌داند که تنها با زور، ارعاب، شکنجه، زندان، تیغ‌های آخته، تفنگ‌های آماده‌ی شلیک و اعدام نمی‌توان چرخه‌ی روابط قدرت را تضمین کرد. شبکه‌ی روابط قدرت باید بتواند با کمترین هزینه، بیشترین بازدهی و روان‌ترین دوره‌ی گردش را داشته باشد. (فوکو، ۱۹۹۱ب:۲۹) در اینجا گفتمان و دانش به یاری سایر حلقه‌های زنجیره‌ی قدرت می‌شتابند. گفتمان، تعاریف متعددی در آثار فوکو دارد که گاه نیز تناقض‌آمیز جلوه می‌کنند. از جمله در کتاب *دیرینه‌شناسی دانش* می‌گوید: «گفتمان به حوزه‌ای عمومی گفته می‌شود که تمامی موارد ابراز اندیشه، گفته‌ها و بیانات را دربر می‌گیرد، گاهی به صورت مجموعه‌هایی از اظهارات و گفته‌ها نمود پیدا می‌کند که می‌توان آنها را از مجموعه‌های دیگر جدا کرد و گاه نیز به شکل سازوکارهای منظم و قانونمند که منجر به تولید گفته‌ها و ابراز برخی اندیشه‌ها می‌شوند» (فوکو، ۱۹۷۲: ۸۰). آنچه مهم است این است که گفتمان صرفاً کلامی و محدود به حوزه‌ی زبان نمی‌شود بلکه عکس، فیلم و نشانه‌های دیگری نیز که بتوانند بر معنایی دلالت کنند در حوزه‌ی گفتمان قرار می‌گیرند. دوم آنکه مفهوم گفتمان با مفهومی که مارکسیست‌ها از ایدئولوژی به عنوان بازنمایی تصویری تخیلی از روابط عینی میان افراد (آلتوسر، ۱۹۶۸) ارائه کرده‌اند دارای شباهت‌هایی است اما با آن یکی نیست. در حالیکه ایدئولوژی، کارکردی عمدتاً منفی و در جهت چپاول تدریجی و آرام و پایمال کردن حقوق اکثریت مردم دارد، گفتمان می‌تواند هم سرکوبگر باشد و هم رهایی‌بخش. اما مهم تر از همه اینکه گفتمان درک و

21 . Power/Knowledge

www.SID.ir

فهمی از واقعیت را برای ما ممکن می‌سازد که بر خود واقعیت منطبق نیست زیرا هر گفتمانی از مجموعه‌ای از گزاره‌ها و جملات دیگر صورت گرفته است. در واقع از میان بی‌نهایت گزاره و جمله‌ای که به یک اندازه با خود واقعیت فاصله دارند، هر ساختار قدرتی تعداد محدودی را به صورت گزینشی انتخاب و تکرار می‌نماید و در چرخه تولید و باز تولید قرار می‌دهد و به این وسیله به آنها برچسب «درست و حقیقی بودن» می‌زند در حالیکه بقیه را به نام «نادرست و غیرواقعی» از این چرخه خارج می‌سازد. اما اینکه کدام مفاهیم، جملات و گزاره‌ها عنوان «صحیح، باورپذیر، منطبق با واقعیت، درست و ارزشمند» دریافت می‌کنند تا بی‌نهایت بیانیه، جمله و گزاره‌ی همانند آنها به عنوان مفاهیمی «نادرست، غیرقابل باور، دور از حقیقت، نادرست و بی‌ارزش» به کناری نهاده شوند پای مفهومی به نام قدرت/ دانش را در آثار فوکو به میان می‌کشد.

از نظر فوکو، برخلاف تصویر رایج، دانش هرگز بی‌طرف، عینی، متعادل و خالی از تعصب نیست بلکه به عکس «بخش جدایی ناپذیری از نزاع بر سر قدرت و حاصل و نتیجه‌ی چنین نزاعی است» (میلز، ۲۰۰۳: ۶۹). قدرت و دانش ماهیتی چنان مشابه و درهم سرشته دارند که در هرجا جنگ قدرتی درگیرد منجر به تولید دانش می‌شود و در ورای هر دانشی که هر جایی تولید می‌شود اراده‌ای معطوف به قدرت وجود دارد و به تعبیر فوکو «اعمال قدرت هرگز نمی‌تواند بدون تکیه بر دانش صورت پذیرد، دانش نیز نمی‌تواند در روابط قدرت دخالت نکند و منجر به تولید قدرت نشود» (فوکو، ۱۹۸۰ب: ۵۲). هر ساختار قدرتی مجموعه‌ای از گزاره‌ها را انتخاب و به گونه‌ای می‌چیند که مانند زاویه‌ی دیدی برای شناخت و ارزیابی دنیای پیرامون عمل کند اما همواره این عمل را به گونه‌ای انجام می‌دهد که گردش روانِ روابط قدرت را در میان اجزاء تشکیل دهنده‌ی ساختار قدرت با کمترین هزینه تضمین نماید. به عبارت دیگر، هر ساختار قدرتی باید برای اینکه به اقتصادی‌ترین وجه ممکن عمل نماید به مجموعه‌ی افرادی که به عنوان بدنه، قلب تپنده و ارگان تعیین کننده‌ی ساختار قدرت ایفای نقش می‌کنند بینشی اعطا کند تا در پرتو آن از سر رغبت و تمایل درونی، امور محوّله را در زمان خواسته شده، مکان مطلوب و به شیوه‌ای که مورد انتظار است به انجام رسانند. در این صورت هر فردی خود را موظف به انجام کاری می‌داند که به وی سپرده شده و در نتیجه، ساختار از پرداخت هزینه‌های بسیار سنگین جهت وادار کردن فرد به انجام وظیفه و نظارت و کنترل دائمی وی رهایی می‌یابد. از سویی دیگر، هر دانشی به معنای فهم و درکی است که فرد یا افرادی از خود یا محیط پیرامون خود دارند و در نتیجه مجموعه‌ای از پیش فرض‌هایی است که بر پایه آنها موضع می‌گیرند، عمل می‌کنند، سخن می‌گویند، سکوت می‌کنند، در انجام کاری شتاب به خرج می‌دهند، انجام کار دیگری را به تعویق می‌اندازند، از انجام کاری دیگر خودداری می‌کنند و به طور کلی، نیرو و توانایی خود را به شیوه‌ها و نسبت‌های مختلف، تقسیم و برای تحقق اهدافی بر پایه‌ی این پیش‌فرض‌ها اختصاص می‌دهند. چنین دانشی سبب گروه‌بندی‌ها، تجمع‌ها، به هم پیوستن‌ها، جدا شدن‌ها و در نهایت کانالیزه شدن مجموعه‌ای از اقدامات می‌شود که برروی هم می‌توانند تمام یا بخشی از یک

Archive of SID

www.SID.ir

شبکه‌ی قدرت باشند و یا بخشی از مقاومتی باشند که تداوم مجموعه‌ی خاصی از روابط قدرت را با هزینه‌های بسیار سنگین و حتی فلج کننده مواجه می‌سازد. بنابراین ساختارهای قدرت در گزینش پیش‌فرض‌ها، نحوه‌ی چینش آنها و انتخاب اهدافی که از طریق آنها برای تداوم آسان روابط قدرت صورت می‌گیرد، نهایت دقت و وسواس را به خرج می‌دهند. این مفهوم دانش/ قدرتی است که فوکو در آثار خود مطرح می‌سازد. البته از آنجا که قدرت ماهیتی پراکنده دارد به گونه‌ای که هر فردی سهمی از قدرت را داراست، می‌توان بی‌نهایت سرچشمه تولید دانش/ قدرت داشت که البته سهم افراد، گروه‌ها، نهادها و طبقات اجتماعی مختلف به سبب تفاوت در منابعی که در اختیار دارند با یکدیگر متفاوت خواهد بود امّا نتیجه اجتناب‌ناپذیر چنین فرضی، کثرت حقایق و تعداد گزاره‌های «درستی» است که همواره با یکدیگر در تضاد و تقابل قرار می‌گیرند.

حلقه‌ی مفقوده‌ای که فوکو را به دریدا پیوند می‌دهد عدم تطابق گزاره‌ها و جملات ساخته شده با واقعیتی است که در دنیای پیرامون وجود دارد. در واقع گفتمان و دانشی که تولید می‌شود از روابط و فرایندهایی پیروی می‌کنند که لزوماً در جهان خارج مصداق ندارند. بدین معنا که واقعیت جهان خارج بی‌اعتنا به تصاویری که ساختارهای قدرت از آن می‌سازند راه خود را می‌رود و همین امر زمینه را برای نگرشی استعاری به قدرت/ دانش فراهم می‌سازد.

زبان و استعاره از دیدگاه دریدا

از آنجا که به گفته پل دومان «هر بینشی به قیمت نابینایی‌های بیشمار حاصل می‌شود (دومان، ۳۱:۱۹۷۱)، استفاده از عبارت «دیدگاه دریدا» باید با احتیاط صورت گیرد زیرا همچنانکه گفته شد ساختار شکنان، واسازی را نه روش می‌دانند، نه نظریه، نه مکتب، نه رویکرد و نه دیدگاه (ولفریز، ۲۰:۱۹۹۸). اما در عین حال اذعان دارند که چاره‌ای جز به کار بردن چنین کلماتی وجود ندارد. استعاری بودن زبان، در واقع، از زمانی در کانون بحث‌های فلسفی و زبانشناسانه قرار گرفت که سوسور نشانه را متشکل از دو بخش دال و مدلول دانست و بانفی تلقی‌های پیش از خود، نشان داد که رابطه‌ی میان دال و مدلول نه امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر بلکه کاملاً قرار دادی است. دنیای پیرامون، هر چه می‌خواهد باشد، هر زبانی سیستم منحصر به فردی است که در آن کلمات، کارکرد و معنای خود را نه از ارتباطی ذاتی که با پدیده‌های جهان خارج دارند بلکه از تفاوت‌ها و روابطی می‌گیرند که با یکدیگر دارا هستند و در نتیجه زبان به صورت شبکه‌ای استعاری عمل می‌کند. البته از این دیدگاه دو نوع استعاره زبانی را شاید بتوان از یکدیگر تمیز داد که اگر چه دارای سرشتی یکسان هستند اما تفاوت‌های معناداری نیز با یکدیگر دارند. استعاره به معنای محدودتر آن به همذات پنداری دو شیئی، پدیده و یا مفهوم متمایز گفته می‌شود، مانند «خیمه‌ی شب» که در آن خیمه و شب مفاهیم جدایی هستند اما در قالب استعاره، همانند شده‌اند. در حالیکه در معنای گسترده‌تر، استعاره تمام زبان را در برمی‌گیرد و این همان مفهومی است که دریدا بر روی آن

Archive of SID

www.SID.ir

تأکید می‌کند (دریدا، ۱۹۷۸) زبان به طور کامل استعاری است، حتی کلمات روزمره و ساده‌ای که ممکن است به هیچ‌وجه استعاره به نظر نیایند، استعاره هستند زیرا کلمه خود شیئی نیست بلکه بر آن دلالت دارد. به عنوان مثال به جای شیئی کاغذی و دارای صفحات متعددی که بر روی آن مطالبی نوشته شده و ممکن است در مدارس یا دانشگاه‌ها تدریس شود از کلمه‌ی «کتاب» استفاده می‌کنیم. کلمه‌ی «کتاب» چه به صورت حروفی باشد که در اینجا نوشته شده و چه به شکل آواهایی باشد که در هنگام تلفظ این کلمه شنیده می‌شود، استعاره‌ای است جانشین شیئی که با آن تفاوت ماهوی دارد.

دریدا پیامدهای کشف سوسور را که شاید هرگز به ذهن خود سوسور خطور نکرده بود بررسی نمود و به ایده‌های نوینی رسید از جمله اینکه تضمینی وجود ندارد که زبان بیانگر و بازتاباننده‌ی جهان خارج باشد. بررسی تفاوت‌های زبانی ملت‌های مختلف نشان می‌دهد که زبان‌های گوناگون، دنیای خارج را به صورت‌های متفاوت طبقه‌بندی می‌کنند و شاید می‌بایست رابطه را برعکس دید یعنی این زبان است که به واقعیت‌های دنیای بیرون از خود شکل می‌دهد و دنیا آنگونه که ما می‌بینیم بیانگر زبانی است که بدان تکلم می‌کنیم، این همان ایده‌ای است که ساپیروورف پیشتر از آن بدان دست یافته بودند (ساپیر–ورف، ۱۹۴۵). دوم اینکه زبان برخلاف گفته‌های زبانشناسان پیشین، منسجم و یکپارچه نیست و به هیچوجه برای ایجاد ارتباط، ابزار کارآمدی نیست، بلکه بالعکس، زبان به دلیل استعاری بودن خود، دارای تناقضی ذاتی است که امکان هرگونه ارتباط و پیام رسانی منسجم، واحد و یکپارچه را از آن سلب می‌کند (نوریس، ۱۹۸۲:۴۲). سوم آنکه اصول تفاوت و ارتباط را که در زبان، اصول اساسی معناسازی هستند می‌توان به سایر پدیده‌های جهان خارج نیز تعمیم داد. به عبارت دیگر، سوسور معتقد بود دال‌ها دارای معنی هستند زیرا هر دالی با سایر دلالت‌گرها تفاوت دارد و در عین حال با برخی از آن‌ها دارای روابطی است که با بقیه نیست و همین امر سبب هویت بخشی و ایجاد معنای ویژه‌ای می‌شود که مختص آن دال است. دریدا مفهوم تفاوت و ارتباط را به مدلول‌ها نیز تعمیم می‌دهد و معتقد است که مدلول‌ها دارای معنا و ماهیت ذاتی نیستند، بلکه آنچه بدان‌ها معنایی ناپایدار، آنی و متغیر می‌بخشد تفاوت‌هایی است که هر مدلول با مدلول‌های دیگر دارد و روابطی که آن را در شبکه‌ای از شباهت‌ها و قرابت‌های گوناگون با تعداد خاصی از آنها قرار می‌دهد (دریدا، ۱۹۷۶:۴۵).

مفاهیم تفاوت و ارتباط، منجر به خلق مفاهیم دیگری می‌شوند که برای فهم ایده‌های دریدا و به طور کلی ساختارشکنی بسیار ضرورند. هنگامی که فرآیند خلق معنا را نه معلول ماهیت ذاتی کلمات، اشیاء و پدیده‌ها بلکه به دلیل تفاوت‌ها و ارتباطات آنها بدانیم خودبخود گام در وادی بازی آزاد معنا[۲۲] نهاده‌ایم و این امر مفهوم بینامتنیت[۲۳] را اجتناب ناپذیر می‌سازد. هر دال و همچنین هر مدلول مفروضی، معنی و ماهیت خود را از دلالت‌گرها و یا مدلول‌هایی می‌گیرد که آن را احاطه کرده‌اند و با تغییر مجموعه

22 . Free Play of Significance
23 . Intertextuality

Archive of SID

www.SID.ir

دلالت‌گرها و مدلول‌های مجاور، ماهیت آن دال یا مدلول نیز متفاوت خواهد بود و در نتیجه معنای غائی هر دال و ماهیت هر مدلول تا ابد به تأخیر خواهد افتاد. این به تعبیری دیگر، همان مفهومی است که دریدا با اصطلاح تفاویق [۲۴] از آن نام می‌برد (دریدا، ۱۹۷۸). تفاویق که از دیدگاه دریدا زیربنایی‌ترین فرایند در خلق معنا و ماهیت بخشی به شمار می‌آید بر اساس استعاره‌های دائماً در تغییر عمل می‌کند و بدون فرایند استعاره‌سازی و جایگزینی‌های مستمر امکان‌پذیر نخواهد بود.

«استعاره حتی تا عمق طبیعی‌ترین، جهانشمول‌ترین، واقعی‌ترین و واضح‌ترین پدیده‌ها نیز رسوخ می‌کند. چرا که مفهوم، هرگز و هرگز جای خود پدیده را نمی‌گیرد. مفهوم، تنها می‌تواند شباهت بسیار دوری به خود شیئی داشته باشد. استعاره یعنی تکرار و تکرار یعنی استعاره. خلق معنا در زبان تنها به دلیل تکرار و دیگرشدگی [۲۵] امکان‌پذیر است. هرجا که تکراری وجود داشته باشد پای فرآیندی استعاری در کار است و هر آنجا که استعاره‌ای به چشم می‌خورد، تکرار به نوعی وجود دارد» (دریدا، ۵۴:۱۹۷۳).

و بالاخره اینکه حیاتی بودن فرایندهای تکرار، جایگزینی، تفاوت و تعویق(تفاویق) هم در زبان که عنصر سازنده متن است و هم در دنیای خارج از زبان، سبب می‌شود که دریدا مرز میان متن و دنیای بیرون از متن را از میان بردارد و اعلام کند که: «هیچ چیز از متن بیرون نیست» (دریدا، ۱۵۸:۱۹۷۶) و به این ترتیب، زمینه را برای بررسی پدیده‌های جهان به عنوان عناصر تشکیل دهنده یک متن فراهم سازد. قدرت را نیز می‌توان به دلیل اینکه بخشی از دنیای بیرون است به عنوان متن نگریست و در نتیجه ساختاری بودن استعاره در قدرت خود را نمایان می‌سازد که در زیر با جزئیات بیشتری بدان پرداخته می‌شود.

استعاره و قدرت: تلاقی دریدا و فوکو

با توجه به مقدمات زیر که برخی از دریدا و برخی دیگر نیز از فوکو برگرفته شده اند، می‌توان به طور منطقی به استعاری بودن قدرت و قدرتگرا بودن استعاره پی‌برد:

۱- قدرت، دانش تولید می‌کند.

۲- تولید دانش بدون اتکای همه جانبه به زبان و تفکر امکان‌پذیر نیست.

۳- تفکر، سخن گفتن خاموش است به عبارت دیگر برای فکر کردن باید به نوعی «سخن گفت» یعنی از زبان استفاده نمود و در نتیجه تفکر ساختاری زبانی دارد.

۴- زبان از اساس، استعاری است.

24 . Différance
25 . Iterability

Archive of SID

www.SID.ir

۵- در نتیجه هم سخن گفتن خاموش (تفکر) و هم سخن گفتن گویا استعاری هستند.
۶- پس دانش که در ساختار خود از دو عنصر بنیادین تفکر و زبان بهره می‌برد، با دنیای پیرامون خود، ارتباطی استعاری خواهد داشت.
۷- بنابراین قدرت نیز تا آنجا که به دانش متکی است، به استعاره تکیه دارد و به همان میزان که دانش تولید می‌کند، استعاره می‌آفریند.
۸- خلق هر استعاره‌ای یعنی انتخاب گزینه‌ای از میان بی‌نهایت گزینه ممکن. تولید استعاره بدون گذر از فرایند گزینش و پس زدن امکان پذیر نیست. عنصر مفروض A را می‌توان با بی‌نهایت عنصر دیگر یکی دانست و به این ترتیب بی‌نهایت استعاره خلق کرد اما اینکه چرا باید B را انتخاب نمود و بقیه گزینه‌ها را پس راند، بحث اراده‌ی معطوف به قدرت را به میان می‌کشد. در میان بی‌نهایت گزینه‌ای که از نظر منطقی با یکدیگر برابرند تنها یک اراده‌ی معطوف به قدرت می‌تواند با احتساب مزایا و معایب و با سنجش پیامدهای انتخاب، یکی را از آن میان برگزیند و بر سینه‌ی بقیه دست رد بنهد. خلق استعاره یعنی برگزیدن راهی برای دیدن جهان و فراهم آوردن مقدماتی که بر اساس آنها می‌توان دست به عمل زد.

از آنجا که ادبیات حوزه‌ای سرشار از استعاره‌های نوین است در زیر بحثی مختصر همراه با تحلیلی کوتاه‌تر از «دوشس پیشین من» اثر رابرت براونینگ و «زیباترین دخترشهر» اثر تایرا سامتر وینزلو ارائه می‌گردد.

تحلیلی کوتاه از «دوشس پیشین من»

ادبیات حوزه‌ای است سرشار از استعاره چرا که به صورت‌های مختلف با استعاره و استعاری بودن در آمیخته است. نخست از آن جهت که از زبان به مثابه مهم‌ترین عنصر سازنده خود بهره می‌برد، بنیادی استعاری دارد. دوم به این دلیل که شعرا و نویسندگان معمولاً دست به خلق استعاره‌های تازه به معنای محدودتر استعاره می‌زنند، در آثار ادبی همواره با استعاره روبرو می‌شویم و سوم از این نظر که یک اثر ادبی مفروض با نقدهایی که از آن صورت می‌گیرد، ارتباطی استعاری دارد (دومان/۳۱:۱۹۷۹) که البته دومان تحت عنوان ارتباط تمثیلی از آن یاد می‌کند. زبان که خمیرمایه اصلی آثار ادبی است با دنیای بیرون از خود ارتباط ذاتی ندارد بلکه رابطه‌ی موجود رابطه‌ای استعاری است به این معنی که در هر زبانی فرایندهای گزینش و واپس زدن وجود دارد. چه بسا اشیاء، پدیده‌ها و روابطی که در جهان بیرون وجود داشته باشند اما در زبانی خاص برای آنها کلمه‌ای بکار نرود به این معنا که آن زبان در فرایند گزینش خود، آن پدیده‌ها و اشیاء را لحاظ نکرده و یا از نظر اهمیت آنها را در درجات پایین‌تری جای داده و به جای آن به برجسته کردن ابعادی دیگر از واقعیت پرداخته باشد. بی‌گمان در تصویری که از واقعیت ساخته می‌شود چه در آثار ادبی و چه در آثار غیر ادبی، رد پای قدرت و روابط قدرت به دلیل گزینش‌ها

Archive of SID

www.SID.ir

و واپس‌زدن‌های متعدد وجود دارد. علاوه بر آن استعاره‌های تازه‌ای که ساخته می‌شوند بـه دلیـل بیـنش تازه‌ای که به قیمت نابینایی تازه‌ای عرضه می‌دارند متن ادبی را درگیر جهان‌بینـی‌هـا و در نتیجـه روابـط قدرت می‌سازند.

اما تنها در فرایند خلق آثار ادبی نیست که استعاره و ادبیات با هم در می‌آمیزند بلکه شاید مهمتر از آن، در هنگام خواندن و فهمیدن یک اثر ادبی و در نقطه‌ی تلاقی ادبیات با خواننده نیز استعاره نقش بسیار برجسته‌ای را ایفاء می‌کند. به این معنا که آثار ادبی به هنگـام نقـد و تفـسیر، هـم از ایـن جهـت کـه فراینـد برجسته‌سازی برخی بخش‌ها و نادیده گرفتن بخش‌های دیگر را از سر می‌گذرانند و هـم از ایـن نظـر کـه عناصر موجود در آنها از میان بی‌نهایت گزینه ممکن، به صورت استعاری تنها با عناصـر خـاص دیگـری پیوند داده می‌شوند، درگیر شبکه‌ی استعاره‌هایی می‌شوند که قدرت از آن به عنـوان یکـی از کارآمـدترین ابزارهای خود سود می‌جوید.

یکی از تک گویی‌های دراماتیک رابرت براونینگ با عنوان«دوشس پیشین من» به عنـوان نمونـه در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد. پیدا است که این بحث را می‌توان به آثار ادبی دیگری نیز تعمـیم داد. بـدون فرایند گزینش، پس‌راندن، جایگزینی و به طور خلاصه استعاره‌سازی، این اثر نه می‌توانست خلق شـود و نه می‌تواند تفسیر گردد بنابراین تار و پود این تک‌گویی در هر دو مرحله‌ی خلـق و خـوانش، بـا اسـتعاره عجین شده و در نتیجه از طرفی معلول ساز و کارهـای قـدرت اسـت و از سـویی نیـز در روابـط قـدرت دخالت می‌نماید.

در مرحله‌ی خلق، دنیایی که رابرت براونینگ در «دوشس پیشین من» آفریده، بُرشی گزینشی و بـه شدت محدود کننده است. از میان هزاران شخصیت، اتفاق و اشیایی که در دنیـای بیـرون از مـتن وجـود دارد، براونینگ دست به انتخاب و گزینش تنها تعداد بـسیار محـدودی زده اسـت و دوکـی را بـه تـصویر کشیده که ظاهراً همسر خود را به دلیل خوشرویی و عدم توجه به اصل و نسب دوک و برابر دانستن وی با بقیه مردم، کشته است و اکنون در حال مذاکره و گفتگو با نماینده‌ی کنتی است که قصد دارد دخترش را به زنی درآورد. در جایی کـه اکنـون دوک در اثـر براونینـگ نشـسته اسـت، بـی‌نهایـت شخـصیت دیگـر می‌توانستند قرار گیرند و براونینگ با این گزینش نوعی استعاره می‌آفریند. عـلاوه بـر ایـن از میـان تمـام رخدادهای زندگی این دوک خیالی براونینگ تنها به تعداد بسیار محدودی، از جملـه قتـل همـسرش توجـه نشان می‌دهد و مهمتر اینکه از میان تمام دلایلی که ممکن است دوک برای کشتن همـسرش داشـته باشـد تنها تعدادی را برگزیده است و به همین دلیل می‌تواند با اعمال قدرت از طریـق ایـن فراینـدهای اسـتعاری، دوک را در مظان اتهام قرار داده و همسرش را پاک و بی‌گناه جلوه دهد و بر موضعگیری خواننده نـسبت به این رخداد و همچنین نسبت به دو شخصیت اصلی این دنیای محدود تأثیری تعیین کننده بر جا بگـذارد به گونه‌ای که اگر براونینگ رویداد دیگری را برگزیده و به جای یا در کنار یکی از رویدادهای موجـود در اثر خود می‌گنجاند امکان تغییر دیدگاه خواننده، تغییر شخصیت دوک و تغییر شخصیت همسرش وجـود

Archive of SID

www.SID.ir

داشت مثلاً اگر پیشتر از آن همسر دوک با همدستی کنت در پی مسموم کردن و کشتن دوک برای مقاصد خود برآمده بودند، اکنون هم قتل همسر دوک و هم خواستگاری از دختر کنت به گونه‌ای دیگر نگریسته و تفسیر می‌شدند. ضمناً استعاره به معنی محدود آن نیز در شعر تأثیر گذار است. مثلاً مجسمه نپتون که در حال رام کردن یک اسب دریایی است به گونه‌ای استعاره‌ای است برای خود دوک که مشتاق اشیاء عتیقه است و همسر را همچون متاعی می‌خواهدو تابلو دوشس را از خود او برتر می‌داند و همسر پیشین خود را به جلاد سپرده و اکنون همسر آینده‌اش را تهدید می‌کند که در صورت سرکشی، سرنوشت مشابهی در انتظارش خواهد بود.

مهم‌تر از آن استفاده استعاری دوک از رویدادهای گذشته برای دادن هشدار به همسر آینده است. بدین معنی، گذشته تا می‌خورد و بر روی آینده منطبق می‌شود. اینکه دوک دوشس را به دلیل بی‌توجهی به شأن و شوکت خود و یا خوشرویی بیش از اندازه کشته است، معنای ضمنیش این است که چنانچه دختر کنت، همسر آینده‌ی وی، همین اشتباهات را تکرار کند کشته خواهد شد. در اینجا شبکه‌ای استعاری پدید می‌آید که در آن گذشته به جای آینده، همسر پیشین و درگذشته دوک به جای دختر کنت که هنوز به همسری او درنیامده، خود دوک به جای خودش، و رویدادهای گذشته به جای آنچه که درآینده نباید اتفاق بیفتد قرار می‌گیرند.

در مرحله‌ی تفسیر نیز، استعاره حضوری اجتناب ناپذیر دارد. نخست آنکه در ورای گزینش‌های محدود کننده شاعر و یا نویسنده، خواننده نیز دست به گزینشی محدود کننده‌تر می‌زند بدین صورت که در دنیای تنگ و محدودی که خالق اثر با انتخاب چند گزینه از میان بی‌نهایت گزینه موجود آفریده است، خواننده نیز در اقدامی مشابه از همان گزینه‌های محدود، تعداد معدودتری را برمی‌گزیند، برجسته می‌سازد، به گونه‌ای دیگر و شاید متفاوت در کنار هم می‌چیند، برخی از شکاف‌های موجود میان گزینه‌ها را خود پر می‌کند و بقیه را از نظر دور می‌دارد، یعنی در اقدامی استعاری، اثر تازه‌ای می‌افریند که برابر با اثر اصلی دانسته می‌شود اما هرگز خود آن نیست و در فرآیندی این همانی، بر آن منطبق می‌گردد. به عنوان نمونه دراینجا به جای خود تک گویی دراماتیک براونینگ که به زبان انگلیسی و در قالب ۵۶ خط پنج رکنی (۲۳ مثنوی Heroic couplet) سروده شده و جزئیات نسبتاً زیادی را در خود جای داده است، خلاصه‌ای به صورت نثر فارسی و در دو الی سه خط ارائه و به جای خود اثر نشانده شده است و با توجه به آن موردتفسیر و تحلیل قرارگرفته است. در اینجا به وضوح برخی از عناصر شعر براونینگ برجسته و تعداد بیشتری از نظر دور داشته شده اند و این عملی است که کمابیش در هنگام خواندن اتفاق می‌افتد و بعید است خوانشی بتواند تمام جزئیات یک متن را در بر بگیرد در نتیجه فهم و درک و تفسیر از روی گلچینی از متن انجام می‌گیرد که به آن شبیه است اما هرگز خود متن نیست.

اما مهم‌تر از آن عملی است که پس از این مرحله اتفاق می‌افتد. متن به سبب استعاری بودن خود، امکان تکرارها و انطباق‌های بیشمار را دارا است و یکی از مهم‌ترین مراحل دخالت قدرت در تفسیر متن و مداخله‌ی متن در روابط قدرت، در هنگام انطباق متن با موقعیت‌های جدید اتفاق می‌افتد یعنی درست در

Archive of SID

www.SID.ir

لحظه‌ای که از متن، شبکه‌ای استعاری ساخته می‌شود تا درک و خوانشی ویژه از موقعیتی تازه پدید آید. به عنوان مثال در خوانش‌های استعاری متعددی که ممکن است از این شعر براونینگ صورت گیرد می‌توان برای دوک، دوشس، قتل صورت گرفته و هر یک از سایر عناصر شعر، جایگزین‌های استعاری بیشماری در نظر گرفت به گونه‌ای که از نظر منطقی، موقعیت همه‌ی آنها یکسان است و هیچ برتری بر یکدیگر ندارند. مثلاً به جای دوک می‌توان نظام سرمایه‌داری را قرار داد که دارای قدرت و ثروت است، به جای دوشس، طبقات پایین دستی که چنین سیستمی از آنها تبعیت مطلقه می‌خواهد و حتی درصدد کنترل و نظارت بر خودجوش‌ترین احساسات و انگیزش‌های آنان برآمده است و کشته شدن دوشس را می‌توان منطبق بر تاراج برابری و مساوات و ایده‌آل‌های فردی در نظر گرفت که در چهارچوب قواعد آهنین رقابت و بازار آزاد رنگ می‌بازند. دقیقاً در جهت عکس تفسیر پیشین، می‌توان به جای دوک نظام مارکسیستی قرار داد، به جای دوشس هنر و ادبیاتی که چنین نظامی از آن، تعهّد می‌خواهد و به جای کشته شدن دوشس، بر باد رفتن روح خلاقیت و ذوق هنری، چرا که آزادی موجود در جوهره‌ی هنر، چهارچوب تنگ تعهدات مارکسیستی را بر نمی‌تابد و می‌افسرد. به همین ترتیب، جایگزین‌های متعددی را می‌توان برای هر یک از عناصر تصور کرد. اما اینکه از میان تمام گزینه‌های موجود، در خوانشی فمینیستی، ناگهان دوک را با نظام پدر سالار برابر می‌نهند و دوشس را نماینده‌ی زنان سرکوب شده در جوامع مردسالار به شمار می‌آورند و کشته شدن او را نمادی از رنج‌هایی می‌دانند که زنان، قرن‌ها است از آن می نالند باید به وضوح ما را با اراده‌ای معطوف به قدرت در ورای این تفسیر و هر تفسیر دیگری رهنمون سازد. تنها اراده‌ای معطوف به قدرت می‌تواند از میان بیشمار گزینه‌ی ممکن که از بعد منطقی با یکدیگر برابرند، یکی را برگزیده و بقیه را از نظر دور دارد. بدین صورت است که متن در قدرت و قدرت در متن مداخله می‌نماید و استعاره به پلی میان قدرت، متن و دنیای پیرامون متن تبدیل می‌شود.

تحلیلی کوتاه از داستان «زیباترین دختر شهر»

به عنوان نمونه‌ای دیگر از آثارادبی که می‌تواند درآمیختگی قدرت و استعاره را به تصویر بکشد و دریچه‌ای به روی آثارادبی دیگراعم از شعر و داستان و نمایشنامه بگشاید تا با نگاهی متفاوت نگریسته و از زاویه‌ای دیگر خوانده شوند در اینجا داستان کوتاه «زیباترین دخترشهر» اثرتایرا سامتر وینزلو به ایجاز و اختصار بررسی می‌شود.

«زیباترین دخترشهر» داستان دختری است به نام ریلا مابری که از همان سن سیزده سالگی درگیر تصویر زشتی است که از صورت و اندام خود دارد و به دلیل اینکه لاغر، بسیار قد بلند و دارای موهای مجعد است تا حدی به انزوا کشیده شده و کسی بجز پاتریک ردینگ به وی به دیده تحسین نمی‌نگرد. پدر پاتریک خواروبارفروش است و از نظر مالی اندکی پایین‌تر ازخانواده ریلا قراردارند. ریلا درخواست پاتریک را برای رفتن به مهمانی‌ها و مراسم دیگر رد نمی‌کند اما در نهان دل در گرو عشق

Archive of SID

www.SID.ir

جذاب‌ترین و محبوب‌ترین پسر شهر یعنی شین تنت دارد بدون آنکه شین کوچک‌ترین التفاتی به وی داشته باشد. پدر شین رئیس یک بانک مشهور است و مادرش نیز موقعیت اجتماعی بسیار مهمی در شهر دارد. همگان ازدواج ریلا و پاتریک را قطعی می‌دانند تا اینکه یک روز یکی از مشهورترین طراحان و تصویرگران مجله‌ای مشهور به نام لسلی دورانت به شهر موریس ویل می‌آید. وی که در دید مردم شهر از صاحب‌نظران عرصه زیباشناسی است با دیدن ریلا در مهمانی‌ها به همگان می‌گوید که وی زیباترین دختر شهراست و پس از آنکه به کمک مادر ریلا لباس‌های مناسبی به وی می‌پوشانند، موهایش را صاف و منظم می‌نمایند و به وی صاف ایستادن را آموزش می‌دهند ناگهان ورق برمی‌گردد و تمام مردم شهر به چشم جذاب‌ترین دختر شهر به وی می‌نگرند به گونه‌ای که غروب همان روز شین با وی به رقص و پایکوبی می‌پردازد. پس از سال‌ها به طور اتفاقی ریلا لسلی دورانت را می‌بیند و با لحنی گلایه‌آمیز به وی می‌گوید که چگونه سرنوشت ناخوشایندی برایش رقم زده است و در پاسخ به سؤال پر از بهت و حیرت دورانت که «مگر با شین پسر مورد علاقه‌ات ازدواج نکردی؟» می‌گوید: «چرا با وی ازدواج کردم و تا مدتی نیز بسیار احساس خوشبختی می‌کردم اما پس از مدتی بانک آنها ورشکسته شد و سرمایه ما نیز که در همان بانک بود از رست رفت و شین نیز دل به عشق دختر دیگری باخت و من نیز طلاق گرفتم. در مقابل پاتریک پسرک خواروبارفروش با دختر دیگری ازدواج نمود. اکنون آنها دارای سه فرزند هستند و کاملاً خوشبختند. علاوه بر این پاتریک فروشگاه پدرش را توسعه داد و اکنون صاحب چندین فروشگاه زنجیره‌ای و ثروتمندترین مرد شهر موریس ویل است.»

داستانی تا این درجه کوتاه، ساده و ظاهراً بی‌تفاوت نسبت به روابط قدرت، به دلیل استعاری بودن ماهیت زبان، ادبیات و نیز نقد ادبی، می‌تواند به شیوه‌های مختلفی درگیر شبکه استعاری روابط قدرت شود. نخست از میان میلیاردها شخصیت، اتفاق، شیئی، زمان، مکان و کنش زبانی که می‌توانند دنیای یک داستان را بسازند نویسنده دست به گزینش تعداد بسیار محدودی زده است و دنیایی آفریده که اگرچه از خواننده انتظار می‌رود با «تعلیق حس ناباوری» آن را نمودی از دنیای واقع و همچون دریچه‌ای رو به آن ببیند اما دنیای داستان هرگز با دنیای بیرون از آن برابر نیست. نویسنده همچنین از میان میلیاردها خصوصیت و رویدادی که می‌توانند یک شخصیت را شکل دهند تنها تعداد انگشت‌شماری را برگزیده و با این گزینش،تصویری بسیار کلی از هر یک بدست می‌دهد و در نتیجه، هدایت دید خواننده را به نفع یا ضرر هر شخصیتی به عهده داشته و به این وسیله به اعمال قدرت می‌پردازد. ضمن اینکه نباید فراموش کرد که دنیای داستان از کلمات و روابط دستوری ساخته شده است و کلمات، شخص، رویداد یا شیئ نیستند بلکه تنها استعاره‌هایی برای آنها می‌باشند.

دوم، در اینجا خلاصه‌ای بسیار کوتاه از یک داستان کوتاه انگلیسی، به زبان فارسی ارائه شده است و خلاصه داستان، هرگز با خود داستان برابر نیست بلکه یکی دانستن خلاصه فارسی داستان با اصل انگلیسی آن، فقط با وساطت استعاره‌ای صورت می‌گیرد که در بین خلاصه و اصل رابطه این همانی

Archive of SID

www.SID.ir

برقرار می‌سازد. یعنی تا اینجا منتقد نیز با گزینش تعدادی از عناصر داستان و پس زدن بقیه، نخستین گام را برای اعمال قدرت برداشته است.

سوم، منتقد در هنگام نقد، دایره گزینش را حتی محدودتر از نسخه خلاصه شده‌ای از داستان می‌نماید که خود، رقم زده است یعنی برروی تمام جزئیات داستان خلاصه شده نیز تمرکز نمی‌کند بلکه تعداد بسیار محدودتری از عناصر را برجسته نموده و بقیه را به پس زمینه می‌راند و شاید مهم‌تر از تمام مراحل پیشین، عناصر برگزیده را با خلق شبکه‌ای استعاری به گونه‌ای به دنیای پیرامون ربط می‌دهد که معنایی خاص را بر قامت رویدادها، اشیا و اشخاص بیرون از متن بپوشاند.

به این ترتیب، ممکن است منتقدی با برجسته ساختن تعدادی انگشت‌شمار و چشم‌پوشی از سایر عناصر داستان ابراز دارد که این داستان، حکایت چرخش‌های ناگهانی سرنوشت و قصه پیچ و خم‌های پیش‌بینی‌ناپذیری است که آن سوتر از مصلحت اندیشی‌ها و چاره‌جویی‌های معمول، در کمین نشسته‌اند و ناگهان ماهیتی دیگرگونه به افراد و اشیا و رویدادها می‌بخشند و درنتیجه، زندگی را نه همچون ساحلی امن و آرام، بلکه به مانند دریایی مواج و پرتلاطم می‌نمایانند که هر لحظه به رنگی در می‌آید و چموش و مهارناشدنی، عنان از کف تدبیرگران چاره‌اندیش می‌رباید چنانکه ریلا، دختر منزوی، که پیوسته با چهره و قامت ناساز خود، در کشمکش بود و از همه سو، مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار می‌گرفت، ناگهان به زیباترین دختر شهر تبدیل می‌شود همچنانکه پاتریک نسبتاً فقیر و منزوی نیز با چرخشی غیرمنتظره در گردش دوران، ثروتمندترین فرد همان شهر می‌شود و از آن طرف، شین تنت، ناگهان ثروت، محبوبیت و اعتبار خود را می‌بازد تا جایی که ریلا- که زمانی شیفته وی بود- از او جدا می‌شود.

این البته تنها یکی از ابعاد داستان مذکور است که برجسته شده است و دراین برجسته سازی، سایر ابعاد و جزئیات آن به پس زمینه رانده شده‌اند و به تعبیر دومان، این کورسوی بینایی در خوانش متن، به قیمت نابینایی عظیمی حاصل گردیده است. همچنانکه پیشتر نیز گفته شد، وابستگی متن، قدرت و استعاره شاید در مرحله‌ای بارزتر از همیشه نمایان گردد که استعاره، پل ارتباطی میان متن و دنیای بیرون از آن می‌شود تا موقعیتی تازه را تفهیم یا توجیه کند و اشیا، پدیده‌ها و رویدادها را به شیوه خاصی چیده و به یکدیگر مرتبط سازد به گونه‌ای که درک و خوانش ویژه‌ای از آن حاصل شود. به عنوان مثال یک حزب سیاسی شکست خورده می‌تواند با برجسته‌سازی چرخش‌های ناگهانی سرنوشت در این داستان از عظمت پیروزی رقیب خود، در دیده ناظران کاسته و خود و هوادارانش را به خیزش و شکوفایی دوباره امیدوار سازد زیرا چنین خوانشی از داستان، می‌تواند به صورتی موفقیت‌آمیز، شکست را پیروزی و پیروزی را شکست جلوه دهد. به همین ترتیب، حزب پیروز نیز -که اکنون از حضیض برآمده و به اوج رسیده است- با تشبیه خود به پاتریک ردینگ، می‌تواند پیروزی خود را جشن بگیرد و با همانندسازی حزب شکست خورده به ریلا و شین، ترکتازی‌های پیشین آنان را جلوه‌ای گذرا از ادعاهای پوچ و بی‌اساس قلمداد کند.

Archive of SID

www.SID.ir

نتیجه

قدرت از دیدگاه فوکو، پراکنده، نامتجانس، غیر متمرکز و متکی به تکتک اجزاء خود است و با دانش ارتباطی دو سویه دارد: از طرفی به تولید دانش می‌پردازد و از طرفی به وسیله‌ی دانش، باز تولید می‌شود. دانش بدون زبان و تفکر، نه تولید می‌شود و نه انتقال می‌یابد. زبان و تفکر نیز از دیدگاه دریدا ساختاری استعاری دارند و بنابراین دانش و قدرت، دارای ساختاری استعاری هستند. قدرت، جهت باز تولید و تداوم خود نیز، به آفرینش استعاره دست می‌زند و هر استعاره‌ای نیز نمایانگر اراده‌ی معطوف به قدرتی است که در ورای آن وجود دارد. ادبیات، از آنجا که زبان را اصلی‌ترین عنصر وجودی خود ساخته است، سرشتی برآمده از استعاره دارد امّا در هنگام درک و تفسیر نیز گریزی از فرایندهای استعاری ندارد و به همین سبب، هرگز نسبت به روابط قدرت بی‌تفاوت نمی‌ماند، هم در ساز و کارهای قدرت با ارائه تفسیرهای استعاری از جهان پیرامون، دخالت می‌نماید و هم خود، در چرخه‌ی فرایندهای استعاری قدرت، دستخوش تحول و دگرگونی می‌شود. تحلیل بسیار کوتاهی که از «دوشس پیشین من» اثر براونینگ ارائه شده است، نمونه‌ی خوانشی است که تا حدی استعاری بودن قدرت و قدرتگرا بودن استعاره را مخصوصاً در بستر ادبیات نشان می‌دهد.

منابع

Althusser, Louis. 'Ideology and Ideological State Apparatuses' in Julie Rivkin and Michael Ryan, (eds.,) *Literary Theory: An Anthology*. Oxford: Blackwell Publishing, 1968 pp. 693-703.

_____ . *Essays on Ideology*, London: Verso, 1984.

Bressler, Charles E. *Literary Criticism: An Introduction to theory and Practice*, New Jersey: Prentice-Hall, Inc, 1994.

de Man, Paul. *Blindness and Insight*. New York: Oxford UP, 1971.

_____. *Allegories of Reading*. New Haven: Yale UP, 1979.

Derrida, Jacques. Speech and Phnomena and Other Essays on Husserl's Theory of Signs. Trans. David B. Allison and Newton Garver, Evanston, IL: Northwestern University Press, 1973.

_____ . Of Grammatology. Trans. Gayatri Chakravorty, Spivak, Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1976.

_____ . Writing and Difference. Trans. Alan Bass, London: Routledge, 1978.

_____ . *Margins of Philosophy*, trans. Alan Bass, Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf, 1982.

Foucault, Michel. 'Two Lectures', in C.Gordon ed, *Power/Knowledge*, Brghton: Harvester, 1980, pp.80-105.

_____ *The History of Sexuality, Vol. II: The Use of Pleasure*, trans. Robert Hurley, Harmondsworth: Penguin, 1985.

_____ *The History of Sexuality, Vol. III: The Care of the Self*, trans. Robert Hurley, London: Penguin, 1986.

_____ . *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, Harmondsworth: Penguin, 1991b.

_____ . *The Archaeology of Knowledge*, trans. A.M. Sheridan, London: Roultledge, 1972.

_____ . *The History of Sexuality, Vol. I: An Introduction*, trans. Robert Hurley, Harmondsworth: Penguin, 1972.

_____ . 'Prison Talk' in C. Gordon. (ed.), *Power/Knowledge*, Brighton: Harvester, 1980b, pp. 37-52.

_____ *Madness and Civilization: A History of Insanity in the Age of Reason*, London: Routledge, 1999.

_____. 'Governmentality', in Burchell, G, Gordon, C. And Miller, P. (eds), *The Foucault Effect: Studies in Govenmentality*, Chicago: University of Chicago Press, 1991a.

Mills, Sara. *Michel Foucault*, New York: Routledge, 2003.

Wolfreys, Julian. *Deconstruction. Derrida*, London: MacMillan Press, Ltd, 1998.

Archive of SID

www.SID.ir